



ارگان مرکزی

حزب کمونیست افغانستان

برای انقلاب کردن حزبی انقلابی احتیاج است. بدون یک حزب انقلابی، بدون حزب انقلابی ای که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیزم-لنینیسم (- مائویسم) و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی (- مائویستی) پایه گذاری شده باشد، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد.
(مائوتسه دون)

شماره چهارم دوره دوم ماه ثور (مه) سال 1371 (1992)

بمناسبت اولین سالگرد تاسیس
حزب کمونیست افغانستان

کمونیسم زنده است

اول مه امسال، اولین سالگرد تاسیس حزب ما، حزب کمونیست افغانستان است. درست یکسال قبل در چنین روزی جمعی از انقلابیون کمونیست، درکنگره مؤسسن حزب کمونیست افغانستان گرد هم آمدند و حزب ما را بر اساس مارکسیزم - لنینیسم - مائویسم بنیاد نهادند. تاسیس حزب کمونیست افغانستان، در مقطع اساسی از تاریخ جهان و تاریخ کشور بوقوع پیوست، مقطعی که در آن سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم روسی آخرین ماه های حیات شان را از سر می گذشتاندند و باند مزدور آنها در افغانستان نیز در حال فروپاشی و سقوط قرار گرفته بود. قبل بر این، همزمان با سقوط و از میان رفتن حاکمیت باند های رویزیونیست بر کشورهای اروپای شرقی، امپریالیست های غربی به سردمداری امپریالیسم آمریکا شعار " مرگ کمونیسم " را بلند کرده بودند. آنها با استفاده از نام و نشان دروغین رقبای شرقی شان، تهاجم ایدئولوژیک علیه کمونیسم را سازمان دادند تا برای " نظم نوین جهانی صد ساله " شان پایه ایدئولوژیک فراهم سازند. در چنین حالتی، نیروهای مزدور آنها در افغانستان نیز از هیاهوی دوباره فرارسیدن سریع زمان " مرگ کمونیسم " در کشور باز نمی ایستادند. این مرتجعین باسودبردن از ماسک ریاکارانه سوسیال امپریالیستها و مزدوران شان در افغانستان، مبارزه وحشیانه علیه کمونیسم و جنبش انقلابی مردم را مداوما و با سرسختی سبعانه پیش برده و می برند. تاسیس حزب کمونیست افغانستان در اول ماه مه ارسال ضد حمله ایدئولوژیک بسیار مناسب و بموقع علیه حملات ایدئولوژیک امپریالیست ها و مرتجعین بر کمونیسم بود. ویدیوچه ای "مرانامه حزب کمونیست افغانستان" بدرستی با جملات ذیل آغاز می گردد:

" مرانامه حزب کمونیست افغانستان محصولی از مبارزات جنبش کمونیستی بین المللی و ثمره بزرگ مبارزات طولانی و جانفشانی شهدای جنبش کمونیستی کشور است. در شرایطی که سوسیال امپریالیستها، امپریالیستها، رویزیونیست ها و مرتجعین رنگارنگ حملات کین توزانه

و گسترده ای را علیه کمونیسم و پرولتاریای جهانی در سطح وسیع بین المللی و منطقه منجمله در افغانستان - سازمان داده و به پیش می برند ، تدوین این مرامنامه و تاسیس حزب کمونیست افغانستان و کنگره موسسه حزب کمونیست افغانستان يك ضد حمله کمونیستی اصولی ، شجاعانه و مناسب بشمار می رود .

جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان در سال 1344 زاده شد و در مبارزه علیه سوسیال امپریالیسم ، امپریالیسم ، رویونیسم و ارتجاع در سالهای اخیر دهه 40 نقش سازنده ای در تاریخ مبارزات انقلابی مردمان کشور بازی نمود . علیرغم اینکه این جنبش با از میان رفتن رهبری انقلابی رفیق شهید اکرم یاری در سازمان جوانان مترقی به اعتراف کشانده شد و درتداوم آن بسوی تشنت و فروپاشی روز افزون سوق داده شد ، کاملاً از میان نرفت و به موجودیت خود ادامه داد . همزمان با کودتای 7 ثور و تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی برکشور ، تحت تاثیر اوضاع ناگوار جنبش بین المللی کمونیستی و بر پایه انحرافات قبلی ، رویونیسم سه جهانی و رویونیسم خوجه ای در بخش های معینی از جنبش افغانستان مسلط گردیدند . اما بخش های دیگر نیز ره بجای سالمی نبردند و در نتیجه بر کل جنبش کشور رهبری های رویونیستی ، اپورتونیستی و تسلیم طلبانه مسلط گردیدند . در نتیجه جنبش ما علیرغم شرکت در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و تحمل فداکاری ها و قربانی های قهرمانانه بسیاری موفق نگردید که درین جنگ درفش مستقل انقلابی خود را برافرازد . ضربات و صدمات کشنده ای که از بیرون و درون بر جنبش ما وارد گردیده بود ، اساساً موجودیتش را تحت سوال قرار داده و آنرا به نابودی تهدید می نمود . اما مبارزه جدی و پیگیری که علیه این تهدید طی چند سال پیش برده شد سرانجام نتیجه داد . با برگزاري کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان و تاسیس حزب ، نه تنها خطر نابودی جنبش ما از میان رفت ، بلکه گام کیفی بسیار عالی و جرئت مندانه مبارزاتی به پیش برداشته شد این مطلب در دیباچه " مرامنامه حزب کمونیست افغانستان " بصورت ذیل جلب نظر می نماید :

" اینک به روشنی پیدا است که شعله برافروخته شده توسط پیشروان ما و درپیشاپیش آنها رفیق شهید اکرم یاری ، نه تنها دیروز " خاکستر جاوید " مدفون نگردیده است ، بلکه با گذار از پیچ و خم های فراوان ، علیرغم تحمل بزدلی ها ، انحرافات ، خیانت ها و ارتداد بسیاری از رفقای نیمه راه و دشمن شاد ، و وارد آمدن صدمات و ضربات بیشماری بر پیکر آن ، فرازنده تر از پیش برافروخته و مشتعل است و می رود تا بر خرمن هستی دشمنان آتش افگند ؛ آتش بزرگ آتش عظیم عوامل نامساعد جهانی و کشوری بسیاری - منجمله عدم موجودیت حزب کمونیست - باعث گردیدند که جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی افغانستان نتواند بصورت مرحله ای از انقلاب ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعي (انقلاب دموکراتیک نوین) درآید . در نتیجه علیرغم جانفشانی های اینثارگرانه توده های مردم ، مسایل اساسی و اصلی انقلاب کشور همچنان لاینحل باقی مانده و سلطه ارتجاع و امپریالیسم تداوم یافت . تجارب مبارزاتی در سطح ملی و بین المللی ، بار بار نشان داده و به روشنی ثابت ساخته است که : " برای انقلاب کردن به حزب انقلابی احتیاج است . بدون يك حزب انقلابی ، بدون حزب انقلابی ای که بر اساس تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و به سبک انقلابی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی پایه گذاری شده باشد ، نمی توان طبقه کارگر و توده های وسیع مردم را برای غلبه بر امپریالیسم و سگهای زنجیری اش رهبری کرد " . شرکت کنندگان کنگره مؤسس حزب کمونیست افغانستان ، با درک همین ضرورت و تقبل مسئولیت عمیق درقبال آن بود . که شجاعانه دست به تاسیس حزب کمونیست افغانستان زده و دردیباچه مرامنامه حزب به تمامی کمونیست های انقلابی کشور فراخوان دادند که:

" مرامنامه حزب کمونیست افغانستان درفش مستقل پرولتاریای جهانی در سنگر مبارزات طبقاتی و ملی کشور در خون خفته ما ویگانه درفش تابه آخر انقلابی در افغانستان است . کمونیست های انقلابی در کشور فقط و فقط با رزمیدن زیر این درفش سترگ است که می توانند وظایف و مسئولیت های شان را در قبال انقلاب جهانی و انقلاب افغانستان به نحو اصولی و شایسته ای ادا نمایند "

حزب ما در طی یکسال اول حیاتش ، به پیشرفت های کیفی و کمی معینی دست یافته است . در طی این یکسال درک ما از مسایل انقلاب افغانستان و انقلاب جهانی عمیقتر شده و تجارب مبارزاتی ما غنی تر گشته اند . پس از پشت سر گذاشتن یکسال تجربه مبارزاتی حزبی ، میدان های مبارزاتی مشخصی پیش پای ما هویدا گشته اند . دعوت ما از کمونیست های انقلابی کشور برای پیوستن به حزب ، باعکس العمل های مساعدی پاسخ گفته شده است . کمیته تبلیغ و ترویج پیشروانه و جرئت مندانه قدم پیش گذاشت و به حزب پیوست . هم اکنون دسته ها و افراد دیگری نیز درین راستا گام بر میدارند . حزب به سرباز گیری از میان نسل نوحاسته - این نسل جنگ و خون و آتش - اقدام نموده و نتایج خوبی بدست آورده است . جذب خون تازه از متن جامعه و از میان زادگان رنج و پروردگان زحمت ، حزب ما را سرشار تر از نیروی مبارزه و حیات خواهد ساخت .

اینک در اولین سالگرد تاسیس حزب ما ، تغییر و تحول مهمی در کمپ ارتجاع حاکم بر کشور بوقوع پیوسته است . رژیم بازمانده از دوران اشغال و ساخته دست تجاوزکاران سوسیال امپریالیست ، از میان رفته و در سراسر کشور حاکمیت بدست نیرو های ارتجاعي اسلامی - این مزدوران امپریالیزم و ارتجاع منطقه - افتاده است . این تغییر و تحول خطرات بالقوه و بالفعلی را برای حزب ما و کل جنبش انقلابی در افغانستان بوجود آورده است ، ما در عین حال فرصت ها و زمینه های مبارزاتی بسیار مساعدی را نیز بوجود آورده است . دفع خطرات بالقوه و بالفعل فقط و فقط از طریق استفاده اصولی از فرصت ها و زمینه های مبارزاتی مساعد ، ممکن و میسر می گردد . تحرك و اقدام بموقع و انصراف از عدم تحرك و شتابزدگی تامین کننده و ضامن پیشروی های بیشتر ما در مسیر مبارزات انقلابی خواهد بود .

رژیم فعلی ، حاکمیتش را بر کابل با شعار " مرگ کمونیزم " در افغانستان ، از دهان " مجددی " اعلام نمود . واقعا آن " کمونیزمی " که رژیم حاکم فعلی مد نظر دارد ، در افغانستان از بین رفته است . " کمونیزم " خلقی ها و پرچمی ها ، يك کمونیزم دروغین و روپوشی برای جنایات ، وحشی گری ها و ماهیت استثمار گرانه و ارتجاعي آنها بود ، دیگر نه تنها از بین رفته است بلکه در آینده هیچگونه زمینه مبارزاتی نمی تواند بدست آورد . اما کمونیزم " شعله ای ها " نه تنها وجود دارد بلکه زمینه های مبارزاتی زیادی نیز در اختیار داشته و خواهد داشت . این کمونیزم ، نه جنایتکار بلکه قربانی جنایات مرتجعین و باداران امپریالیست شان بوده و هست . این کمونیزم در مبارزه علیه کمونیزم دروغین (رویونیوم) خلقی ها و پرچمی ها و وطن فروشی های آنها ، قربانی های بی همتای را متحمل شده و حلقه غلامی هیچ قدرت امپریالیستی و ارتجاعي را که به گردن نینداخته است . این کمونیزم ، کمونیزم رهایی و انقلاب است خواسته های که مرتجعین حاکم فعلی همانند خلقی ها و پرچمی های سابق علیه آنها از ته دل دشمنی و عناد می ورزند . این کمونیزم ، کمونیزم راستین است ، کمونیزم انقلابی است ، کمونیزم حزب کمونیست افغانستان است و کمونیزم پرولتاریای بین المللی و مشخصا کمونیزم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است . این کمونیزم ، نه تنها وجود دارد ، بلکه کیفیتا قوی تر از سابق نیز هست . این کمونیزم دارای ایدئولوژی علمی - انقلابی (مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم) ، برنامه اصولی صریح (برنامه

انقلاب دموکراتیک نوین (واستراتیژی مبارزاتی روشن (جنگ خلق) است و از یکسال به این طرف اساسی ترین سلاح مبارزاتی یعنی حزب کمونیست را در اختیار دارد .

"مجددی" و عوام و انصارش شعار "مرگ کمونیزم" را همچون شمشیری دورسرشان می چرخانند . این شمشیر برای آنها حربه کارآمدی است ! ؟ آنها فکر می کنند که زدن برچسب "کمونیست" روی هر مخالفی توسط آنها ، همچون "اسم اعظم" تاثیر خواهد داشت؟! آنها حتی در نزاع های فی مابین خود شان نیز از این "اسم اعظم" استفاده بعمل می آورند . اما کمونیست های افغانستان دیگر از کمونیست خوانده شدن واهمه ندارند . ما آشکار اعلام کرده ایم و می کنیم که کمونیست هستیم ، مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم ایدئولوژی ما است و همچون گردانی از جنبش کمونیستی بین المللی مسئولیت پیشبرد مبارزات انقلابی در افغانستان را برعهده گرفته ایم . این چنین است که آشکارا می گوئیم و اعلام می کنیم که کمونیزم در افغانستان زنده است ، همانگونه که درجهان زنده است .

یقیناً مرتجعین حاکم سعی کرده اند و در آینده باز هم بیشتر سعی خواهند کرد که سیاه کاریها و جنایات پرچمی ها و خلقی ها را با استفاده از کمونیزم دروغین آنها ، وبال گردن مان بسازند . اما کدام نیروی درخصومت ، دشمنی و مبارزه علیه رویونیست های مزدور وطنی قاطع تر ، استوار تر و جدی تر از ما بوده و هست؟! اکنون که این جنایت کاران نیز به صف ارتجاع ضد کمونیست خزیده و با خضوع و خشوع به خدمت آن کمر بسته اند ، میدان مبارزاتی ما پرفصفا تر و درخشنده تر گردیده است ، بگذار آنها نیز شعار "مرگ کمونیزم" را تکرار نمایند . کمونیزم زنده است و کمونیست ها بر میدان مبارزه حاضر اند آینده نشان خواهد داد که حاکمیت ارتجاع دوامی ندارد و انقلاب سرانجام پیروز خواهد شد .

زنده باد انقلاب !

زنده باد کمونیزم !

مرده باد

"انقلاب 8 ثور"

اینک پس از گذشت 14 سال ، جامعه که با کودتای 7 ثور 1357 آغاز گردیده بود پایان یافت . سردمداران رژیم باز مانده از دوران اشغال هشتم ثور 1371 قدرت را به هم قماشان اسلامی شان انتقال دادند و خود به صورت اولین بیعت کنندگان به دولت اسلامی و "انقلاب اسلامی" درآمدند . بدین سان فاجعه ای پایان یافت ، اما فاجعه دیگری بجای آن نشست ، فاجعه ای که ابعاد آن کمتر از سلفش نخواهد بود .

"انقلاب اسلامی" پیروزی سرتاسری اش را با نمایشات خونین از قتل و غارت و چوروچپاول شهریان کابل و نفاق علاج ناپذیر "انقلابیون مسلمان" جشن گرفت . توقعی غیر از این ها ، فقط می توانست ساده اندیشی و کوتاه نگری باشد . اینگونه نمایشات ، در سالهای گذشته جنگ ، حتی در دوران اشغال و جنگ مقاومت ، پیوسته توسط اینها تکرار شده و یقیناً نمایشات اجرا شده در کابل آخرین آنها نخواهد بود .

علیرغم اینکه توده های مردم هنوز وسیعاً از درک آگاهانه ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی حاکمان فعلی عاجز اند ، اما پیروزی " انقلاب اسلامی " شوروشوق شان را برنیانگیخت . آنها در استقبال ازین " انقلاب " جوش و خروش بسیار کمی نشان دادند . در واقع آنچه در میان توده ها بصورت بسیار واضح قابل لمس است ، اضطراب و دلهره آنها در مورد آینده شان می باشد . نه تنها در داخل کشور بلکه در میان مهاجرین نیز ، جشن و سرور واقعی صرفاً به حلقه های سردمداران فعلی و کاسه لیسان آنها محدود و منحصر باقی مانده است . توده ها ، اگر نه بصورت بسیار روشن و آگاهانه ، ولی با شکوه ها و زبان حال شان نشان می دهند که برای آنها هیچ تفاوت اساسی بمیان نیامده است . دلیل این وضعیت روشن است . آنها با احساس و غریزه طبقاتی شان و با توجه به تجارب روزمره زندگی شان ، می توانند حد اقل بصورت گنگ و نا روشن دریابند و درک کنند که " انقلاب اسلامی " نسخه ای برای علاج بدبختی ها و فلاکت های زندگی آنها در دست ندارد .

دهقانان فقیر و بی زمین هیچ انتظاری برای شنیدن نوید و بشارتی از " انقلاب اسلامی " ندارند ؛ نوید و بشارتی در سطح دریافت زمین که هیچ ، حتی در سطح تقلیل بهره مالکانه و لغو بیکاری . " انقلاب اسلامی " برای آنها پیغام و بالا تر از آن دستور و هدایت روشنی دارد : جان کنی به نفع فیودال ها و دوام زندگی سرپا فقر و بدبختی . البته هر یکی پس از آنکه نفسش بند شد و جانش بر آمد ، دومتر مربع زمین در قبرستان به کف خواهد آورد !! خوب ، این هم راه حلی است اما دلهره و ناراحتی دهقانان را برای دوره قبل از رفتن به قبرستان برطرف نمی نماید .

بار اصلی جنگ 14 ساله بردوش دهقانان بوده است و قسمت بسیار تعیین کننده از صفوف نیروهای جنگی را دهقانان تشکیل می دهند . اینها که تعداد شان به صد ها هزار نفر می رسد ، انتظار دریافت چه چیزی را از " انقلاب اسلامی " دارند ؟ دسترخوان سرکار فقط به زحمت خواهد توانست رهبران و قوماندان ها ی خورد و کلان وعده بسیار کمی از صفوف جهادی را دور خود جای دهد . پس قسمت اصلی صفوف جهادی ، آینده شان را در آینده دولت اسلامی نظارت می کنند ؟ یک راه ساده و یقیناً راه پیشنهادی و مورد نظر رهبران " انقلاب " برگشت اینها بر سرکار بزرگی است ، عده بسیار کمی بر سر زمین های خود شان و اکثریت بسیار بزرگ شان بر سرزمین های خوانین و ارباب ها و یا زمین های تازه خریده شده قوماندان صاحب ها . اما یاغی گری و بیکارگی باید رفع شوند و این مشکل و تشویش آمیز است . ولی اگر راه دیگری نباشد ، چاره چیست ؟ عده ای خواه ناخواه مجبور اند به این راه بروند . اگر کار و بار بدست آید ، امید به کشت کونار ، البته با موافقه ارباب ، می تواند کم و بیش دلخوش کننده باشد . راه دیگر دوام یاغیگری در صفوف دسته های از مجاهدین نا راضی از دولت است که با توجه به قطع کمک های خارجی بقا و دوام تامین شده ای ندارد . راه سومی هم رهنی ، سرقت و قاچاق مواد مخدر و غیر مخدره و... است . این کارها در همکاری با مقامات معین دولتی می توانند پیش برده شوند . اما دامنه این کارها محدود است و نمی تواند برای تمامی مجاهدین کار و غریبی فراهم نماید . بر علاوه پرداختن به این کارها مستلزم داشتن خصوصیات است که همگی نمی توانند از آنها برخوردار باشند .

مشکلات صفوف مجاهدین تنها به مشکلات مجاهدین روستایی محدود و منحصر نمی گردد ، بلکه دامن گیر مجاهدین شهری نیز می باشد . برای عده ای از اینها شاید دروازه بانای ای چپراسی گری ، خانه سامانی ای و چوکی داری ای در ادارات دولتی ، آنهم از طریق واسطه و وسیله بدست آید . اگر کارخانه مارخانه ای بتواند بصورت " اسلامی " فعال گردد ، کاروباری در کارخانجات دولتی و یا خصوصی بدست خواهد آمد اما بیکارگی مانع خواهد بود . کیسه بری و خس نزدی هم می تواند کاسبی ای با حد اقل درآمد محسوب گردد ، ولی اگر کیسه ای برای بریدن و خسی برای زدن گیر بیاید !! برای دوکان داری سرمایه و برای حمالی و کراچی رانی دست و بازوی کاری

بکار است که هیچکدام شان را ندارند . اگر بتوانند جوي از غیرت کم کنند تنگ فروشي کار آسانی خواهد بود .

معویبین جنگ سرنوشت شومي پیش رو دارند . کار آنها با " کرام الکاتبین " است . البته تازمانی که زنده اند می توانند گدایی کنند و یا تقبل خطر " محکمه اختصاصی " برای پرداختن به " کار های نا مشروع " نیز چانس خواهند داشت . مگر راه آسان اینست که اگر اقاربی داشته باشند بارگردن آنها باشند . مجاهدین معیوب انتظار دارند " دولت اسلامی " برای آنها مدد معاش ماهانه ای بپردازد و یا کاری فراهم سازد . ولی دولت برای برآورده ساختن این انتظار چیزی در دست ندارد و اگر چیزی هم بدست بیاورد تا رسیدن بآنها خواهد خشکید !!

کارگران چه انتظاری می توانند داشته باشند؟ حق کار؟ شرعا چنین حقی ندارند . حق تشکیل اتحادیه های صنفی؟ طالبان این حق به " محکمه اختصاصی " ارجاع خواهند شد . برخورداری از حقوق صنفی؟ هیچکس حاضر نیست در این مورد قولی بدهد . حق اعتصابات و تظاهرات؟ یاغی گری و باغی گری به شدید ترین وجه سرکوب خواهد شد . کارگرانی که هم اکنون بیش و کم بیکار اند ، آرزو دارند کاری بدست آورند ، و لی نمی توانند انتظار برآورده شدن آرزوی شان را داشته باشند . کارگرانی که کم و بیش کار دارند به بیکاری تهدید می شوند . کارگران مهاجر در ایران و پاکستان باید دیگر برگردند به کشور شان . اما در کشور کاری وجود ندارد و گمان نمی رود که رهبران سالهای سال بتوانند از کار بزرگ تقسیم و باز تقسیم مناصب و چوکی های دولتی و بروز اختلافات مدام میان شان فراغت حاصل کنند ، تا بتوانند فکری برای ایجاد کار و روزگار برای بچه های مردم بنمایند . گذشته از اینها هر کارگری باید این را بخوبی بداند و درک نماید که در جامعه انقلابی اسلامی افغانستان هر گونه صحبتی از کارگران و حقوق کارگران می تواند رنگ و بوی کمونیستی داشته باشد که جزای حق الهی و حق العبدی اش روی هم رفته جزای سختی خواهد بود .

اقتدار مختلف خرده بورژوازی بازار ، احساس مسئولیت و امنیت ندارند . اینها در طول سالهای گذشته جنگ مورد چور و چپاول و غارت و اخاذی قرار گرفته اند و ضرب شصت مجاهدین اسلامی را در روزهای اول استقرار دولت اسلامی در کابل نیز نوش جان کردند . هم اکنون نیز در شهر ها و روستا ها خطر چور و چپاول بر طرف نگردیده است و معلوم نیست که چه موقع جلو غارتگران گرفته خواهد شد . شاید اصلا چنین برنامه ای در کار نباشد !! دوکانداران و تجار خرده پا درگیر و دار و کشمکش های فی مابین گروه های مختلف مجاهدین اکثرا متضرر می شوند ، اموال شان مورد دستبرد قرار می گیرد و گاهی خود شان گروگان گرفته می شوند .

روشنفکران غیر خلقی و پرچمی و غیر تنظیمی ، هیچ موقعیت مناسبی در چشم رسی ندارند . موقعیت های شغلی مربوطه اینها را تا حدود زیادی خلقی ها و پرچمی های سابق در دست دارند و مقداری هم به تصرف تنظیمی ها در خواهند آمد . بر علاوه جنابان مولوی ها ، آیت الله ها و ملاها و آخوند ها ی پایین تر ، موقعیت های مهم را علی الحساب بعد از پیروزی " انقلاب اسلامی " تحت تصرف در آورده اند و دامنه متصرفات شان را در آینده گسترش خواهند داد ، آنهم در حالی که مدارس و حوزات دینی ، مساجد و تکیه خانه ها همچنان ملك طلق و مالکیت خالصه طلبایی دینی و حضرات آخوند ها باقی خواهند ماند .

زنان در دولت اسلامی افغانستان هیچگونه حقی در امور رهبری ، قضاوت و امامت ندارند . بعضی از " رهبران انقلابی " آنها را صاحب حق رای می شناسند ، بعضی نمی شناسند و بعضی در این مورد اگر و مگردارند . به گمان اغلب این معضله را با سلب حق رای از مردان حل و فصل خواهند کرد تا سوالی برای خوانتین باقی نماند . رعایت حجاب اسلامی حتمی است و زنان مجبوراند آنرا مراعات نمایند . الرجال قوامون علی النساء . هر زنی که این حکم قرآنی را نپذیرد

و قیمومیت و حکومت مطلقه مرد بر خود را مورد سوال قرار دهد ، ناشزه است و حکم نشوز بدون مراجعه به محکمه اختصاصی با جزای دلخواه توسط شوهر بالای وی قابل تطبیق است و هیچگونه حق شکایتی هم نمی تواند در میان باشد . صحبت از حق طلاق برای زنان ممنوع است و هیچگونه مجوز شرعی ندارد . هرگونه صحبتی از تساوی میان زنان و مردان نشانه ای از افکار مزدکی و زندیقی و کمونیستی است و با تمام قوت و قدرت مورد سرکوب قرار خواهد گرفت .

اما زنان شرعا از حق قبول یا عدم قبول نکاح برخوردار اند ، در شهادت و تصاحب اموال موروثی دوزن هم وزن یک مرد بحساب می آید ، یعنی هر زنی نصف یک انسان که مرد باشد و منصب بسیار عالی و پردرآمد و باشوکت وزارت داخله خانه به آنها تعلق دارد . اما " رهبران جهادی " در طول سالهای گذشته نشان داده اند که در ندادن حقوقی بالاتر از حقوق شرعی به زنان دقیق ، سخت گیر و منضبط هستند ؛ اما اگر همین حقوق شرعی از طریق اعمال سنت ها و رسوم ارتجاعی ترقیبی و قومی مورد نقد و انکار قرار بگیرند ، فضیلت اخروی اش را برای زنان بیشتر می داند ، اسلامی ترش می پندارند و کسی را مورد مواخذه قرار نمی دهند .

در خانواده های بی سرپرست بویژه در شهر کابل زنان زیادی بخاطر تامین معاش خانواده های شان جبرا به فعالیت های اقتصادی بیرون از منزل از قبیل کار در کارخانه ها کشانده شده اند و همچنان به تعداد زیاد در دفاتر دولتی مشاغل دارند . تمامی این زنان به درستی احساس می نمایند که در دولت اسلامی مصئونیت شغلی ندارند .

مرتجعین متعلق به ملیت های غیر پشتون ، احساسات ملی جریحه دار شده و روحیه ضد شونیستی ملیت های غیر پشتون را و سیله های برای دستیابی به قدرت شخصی و گروهی و چوکی های بیشتر در دستگاه دولتی قرا ر داده اند . برای اینها مسئله حق تعیین سرنوشت ملیت ها اصلا مطرح نیست . مسئله اینها ، مسئله به حدودود وزنه و اندازه قدرت و قوت مرتجعین متعلق به ملیت های مختلف در یک دستگاه ارتجاعی سرکوب گرانه مشترک است . چنانچه این مرتجعین در اثر فشار توده ای و حتی فشار صفوف نیروهای تحت رهبری شان مجبور شوند حقوق ملیت ها را مطرح نمایند ، انرا درحد اقل و بصورت بسیار دست و پاشکسته مطرح خواهند کرد . از جانب دیگر شونیست های پشتون که از وضعیت فعلی احساس خطر می نمایند ، همانند گذشته به وحدت اسلامی و خلوص جهادی چسبیده و هرگونه صحبتی از حقوق ملیت ها را توطئه دارو دسته ببرک کارمل قلمداد می نمایند !! شکل گیری نهایی اوضاع هنوز روشن نیست . استقرار شونیسم پشتون با همدمستی بسیار نزدیک مرتجعین تا جیک ، هرج و مرج دوام دار و خطر تجزیه رسمی کشور متحمل ترین چشم اندازهای سیر حوادث محسوب می گردند .

کشمکش های سبعمانه و خصومت های ارتجاعی وحشیانه میان دولت بازمانده از دوران اشغال و اپوزیسیون اسلامی آن ، اکنون جای خود را برای دشمنی میان دولت اسلامی و اپوزیسیون اسلامی آن خالی کرده است . گرچه نیروهای دوطرف این صف بندی ارتجاعی متقابل هنوز کاملا مشخص نگردیده اند ، اما کشته ها و زخمی های شهریان کابل و ویرانی های ناشی از زدو خورد میان حکمتیار و مسعود ، نشانه های روشنی از وخامت شدید اوضاع در رابطه با این صف آرائی می باشند . خصومت و دشمنی میان " انقلابیون مسلمان " بخصوص میان جمعیت اسلامی و حزب اسلامی خلاصه نمی شود . علاوه بر خصومت اخوانی ها با غیر اخوانی ها ، خصومت گروپ های مختلف اخوانی با یکدیگر ، خصومت سنی ها و شیعه ها ، خصومت حنفی ها و وهابی ها ، خصومت جعفری ها با اسماعیلی ها ، خصومت ملاها با غیر ملا ها و صد ها و هزار ها فقره از دشمنی و عناد های شخصی ، قومی و منطقوی میان قوماندان های جهادی و مجاهدین ، تصاویری از قتل و کشتار و غارت را به نمایش می گذارند که قربانیان اصلی آنها توده های فقیر و پابرهنه اند .

يك نسل كامل از نونهالان کشور، بامستفیض شدن از سیاست های بی فرهنگی مجاهدین اسلامی، بی سواد و بی تعلیم بارآمدند. مجاهدین سربکف تقریباً تمامی مکاتب روستایی را ویران کرده و از میان بردند. باوجودیکه در سالهای اخیر تعدادی از مکاتب پسرانه در بعضی از مناطق روستایی، با استفاده از کمک های خارجی فعال گردیدند اما ارزش تعلیمی و تحصیلی آنها تقریباً صفر بوده است. از یک جانب دایر کنندگان این مکاتب اساساً بخاطر استفاده از امکانات عالی و پولی خارجی به این کار مبادرت ورزیده اند و از جانب دیگر در گیرودار درگیری های گروپ های مختلف مجاهدین با یکدیگر، اکثراً پروگرام درسی این مکاتب دچار اختلال و وقفه شده و بعضاً هم مورد غارت قرار گرفتند.

چشم انداز درس و تحصیل دختران تیره و تار است. هم اکنون در سراسر مناطق روستایی کشور شاید بطور نمونه یک مکتب دخترانه هم وجود نداشته باشد مجاهدین قهرمان نه تنها موفق گردیدند این مکاتب را تماماً از میان ببرند، بلکه مومنانه از دایر شدن مجدد آنها نیز کاملاً جلوگیری بعمل آورده اند. حال که حکومت اسلامی در شهرها نیز برقرار گردیده است، مکاتب دخترانه شهری نیز مورد تهدید قرار گرفته اند. وقتی شهر کابل به تصرف مجاهدین اسلامی درآمد، بعضی از گروپ های آنها لیسه رابعه بلخی و چند باب مکتب دخترانه دیگر را غارت و تخریب کردند تا ثواب اخروی کسب نمایند. گذشته از اینها چون چانس اشتغال زنان شهری در بیرون از منزل، اگر توسط دولت اسلامی کاملاً از میان نرود، حد اقل فوق العاده محدود شده و با قیود زیادی همراه خواهد بود، دامنه تحصیل دختران بویژه تحصیلات دانشگاهی آنها خود بخود محدود خواهد شد. برعلاوه سیاست اسلامی جداسازی دختران و پسران در تحصیلات دانشگاهی که باید در آینده عملی شود، تحصیلات دانشگاهی دختران را به نحو بسیار جدی مورد ضربت قرار خواهد داد زیرا هیچ چیزی برای دایر کردن فاکولته های دخترانه در دسترس دولت اسلامی قرار ندارد. البته به احتمال قریب به یقین علاقه ای برای فراهم آوری همچو امکانات نیز نزد رهبران "انقلاب" وجود ندارد.

باوجود تمامی مطالب فوق یک چانس عالی برای علاقه مندان تحصیل در دولت اسلامی افغانستان وجود دارد، البته صرفاً برای پسران و مردان: تحصیل در مدارس دینی. این کارخانه های آخوند سازی به تعداد زیادی در مناطق تحت تصرف مجاهدین در روستاها سر برآورده اند. همچنان تعداد زیادی از آنها در دیار مهاجرت نیز فعال گردیده اند که راساً به شهرها و روستاهای کشور انتقال داده خواهند شد. اینست خدمت بزرگی که "رهبران جهادی" در ساحه تعلیم و تربیه برای مردمان آخوند پروروملا دوست ما انجام دادند.

سرنوشت آزادی های سیاسی، فکری، بیان و مطبوعات بیش از پیش روشن است، یعنی معلوم است که تاریخ است. هیچ فکر سیاسی ای غیر از فکر سیاسی اسلامی در افغانستان اسلامی حق موجودیت ندارد. هیچ فعالیت سیاسی ای غیر از فعالیت سیاسی اسلامی را دولت "انقلاب" اسلامی اجازه تبارز نمی دهد. هیچ گروه و دسته سیاسی ای غیر از اسلامی ها حق فعالیت، موجودیت و حیات ندارند. زبانی که گفته های خلاف شرع و حتی غیر شرعی بیان کند بریده و دهانی که به چیزی غیر از شریعت قراء و مخالف با آن باز گردد، نه فقط بسته بلکه کوبیده و شکسته خواهد شد. در ساحه مطبوعات سانسور اسلامی برقرار می گردد تا جریده و مجله ها، حتی سطر و صفحه ای بصورت غیر اسلامی و ضد اسلامی منتشر نگردد. باهنر اسلامی، موسیقی اسلامی و فیلم های اسلامی، رادیو تلویزیون و سینما هم اسلامی خواهند شد تا جامعه از بابت اسلامی بودن کم و کسری نداشته باشد. در این موارد برای کسی شك و شبهه ای وجود ندارد و اگر هم داشته باشد فقط برای دیوانه ها، کله گنگس ها خواهد بود. امیدواری به روحیه آزاد

غیر اخوانی ها و یا اخوانی های معتدل کارکسانی است که جلاد خنده روی را از جلاد ترشروی و قاتل مهربان را از قاتل نا مهربان ترجیح می دهد .

اینجا و آنجا کلمه دل نشین آزادی بگوش می رسد . اما چه آزادی ای ؟ باند های مرتجع حاکم فعلی ، همانقدر ساخته دست و پرورده دامن امپریالیستها و مرتجعین خارجی اند که سلف دیروزی شان ، خلقی ها و پرچمی ها و حزب وطنی ها بودند . اینها قدرت و قوت فعلی شانرا مرهون امپریالیستهای آمریکایی و اروپایی و مرتجعین عربی ، پاکستانی و ایرانی اند . اینها هیچ برنامه ای برای ایجاد جامعه آزاد از سلطه امپریالیستها و مرتجعین خارجی ندارند . اینها خود نمایندگان واقعی و حقیقی سلطه نیمه مستعمراتی امپریالیستها بر کشور و تطبیق کنندگان جدی و حافظان وفادار این سلطه اند . تحت حاکمیت اینان ، حالت نیمه مستعمراتی کشور نه تنها باقی خواهد ماند ، بلکه عمیقتر خواهد شد . زیرا تمامی سیاست های شان متکی به امپریالیستها و مرتجعین خارجی است . برای اینها ، نه تنها از لحاظ ماهیت طبقاتی ، بلکه خو و خصلت و کرکتر شخصی نیز ، سیاست اتکاء بخود و اتکاء به مردم خود معنی و مفهومی ندارد و هیچ و پوچ است و به بیان دیگر يك سیاست کمونیستی و ضد اسلامی است !! اینها نه تنها به نوکری و مزدوری در بارگاه امپریالیستها بلکه به چاپلوسی و در یوزگی در نزد مرتجعین عربی پاکستانی و ایرانی نیز عادت کرده اند و خو گرفته اند . قشر درجه اول درحاکمیت ارتجاعی فعلی یعنی آخوندها ، سننا گدا صفت و خیرات خور بوده و با اصل اتکاء بخود درزندگی ناآشنا و بیگانه است . اینها در جواب هر درخواست مردم عادات می گویند : از آمریکا و سعودی و پاکستان و ایران برای شما طلب می کنیم . عیب اصلی کار این است که اینها در طول سالهای گذشته - هم آهنگ با خلقی ها و پرچمی ها - روحیه اتکاء بخود مردمان ما را عمیقا ضربت زده و خدشه دار ساخته اند .

مسئله عودت مهاجرین و مسئله بازسازی اقتصادی دو قضیه ای است که معمولاً بصورت توأم با هم مطرح می گردند . مرتجعین حاکم اجراء و تحقق عملی این برنامه های عاجل را تمام و کمال به کمک های خارجی امپریالیست ها و مرتجعین عرب و منطقه موکول کرده اند و خود هیچگونه راه چاره و پروگرامی در نظر ندارند .

توده های مهاجر که اکثراً می توانند در زمره دهقانان و کارگران محسوب گردند ، غالباً برای برگشت به وطن اشتیاقی نشان نمی دهند ، مگر آنکه به نحوی از انحاء به این کار مجبور ساخته شوند ، مثلاً رشن شان قطع شود و یا زمینه های کار برای شان بسیار محدود گردد و یا فشار مناسبات قومی و ادار شان سازد . مسئله روشن است . اینها چیزهای دلخوش کننده ای در وطن در چشم رسی ندارند که باعث دلگرمی شان برای عودت گردد ، نه زمین ، نه خانه و نه کار . بر علاوه ترس از بی امنیتی و مدعی دار ها نیز موجود است . تاجائیکه مربوط به مهاجرین کمپ نشین می شود ، تا حدود معینی روحیه تنبلی و بیکارگی نیز دخالت می نماید . این بخش از مهاجرین انتظار دارند موترتیار برای شان جهت انتقال بوطن ، خانه تیار برای سکونت شان و رشن تیار برای اعاشه شان در وطن فراهم گردد . اینها اگر بوطن هم برگردند ، باز هم ممکن است تیار بخواهند ، اما متاسفانه نه زمین ، نه کار بلکه رشن !! اینها اینگونه نبودند ، در طول سالهای گذشته جنگ توسط رهبران گدا صفت اینگونه بار آورده شده اند .

گداگر مملکت گیرد ، بگیرند

همه مردم نیکو خوی و گدای

شوند جمله گدابی و گدا جوی

به بیعاری چو سرباز فدایی

بازسازی اقتصادی ای که رژیم حاکم و اربابان امپریالیستی و ارتجاعی آن مد نظر دارند ، کدام مفاد اساسی ای را برای توده های مردم در بر ندارد . اولاً ازین جهت که بازسازی اگر اجرا هم شود بازسازی اقتصاد نیمه فیودالی نیمه مستعمراتی بوده و به نفع فیودال ها ، خوانین و سرمایه داران دلال خواهد بود . ثانیاً تا آنجائیکه در طول چند سال گذشته به تجربه ثابت شده ، پول های اختصاصی داده شده به پروژه های بازسازی اقتصادی و سیعاً توسط دست اندرکاران این پروژه ها حیف و میل می گردد . ثالثاً منابع کمک دهنده امپریالیستی و ارتجاعی از طریق ارائه این کمک ها برای شان در سراسر جامعه راه باز می نماید . ازین جهت کمک به پروژه های بازسازی اقتصادی یک راه بسیار آسان نفوذ سلطه گران خارجی به کشور بوده و برای آنها فرصت خواهد داد که جای پای شان را در افغانستان محکم تر نمایند .

چه در رابطه با عودت مهاجرین و چه در رابطه با بازسازی اقتصادی کشور ، می توان بر اساس یک سیاست اصولی و درست به توده های مردم و بسیج عمومی آنها اتکاء نمود . و هر دوی این برنامه عاجل را با تکیه اساسی روی خود به پیش برده و مورد اجراء داد . اما مرتجعین حاکم با سیاست اتکاء به توده های مردم و بسیج عمومی آنها که مستلزم برانگیختن شور و شوق آنها در عودت به وطن و بازسازی اقتصادی می باشد ، کاملاً بیگانه اند . تمامی سیاست ها ، برنامه ها و عملکرد های مرتجعین حاکم بجای برانگیختن شور و شوق توده ها و بسیج آنها ، متوجه مهار کردن انرژی بی پایان آنها و بستن هرچه بیشتر دست و پای شان بوده و هست زیرا که این سیاست و دقیقاً همین سیاست راز اصلی دوم حاکمیت و قدرت شان می باشد .

نمی توان گفت ، آنچه تا حال گفته آمدیم ، تماماً برای توده های مردم بصورت روشن و آگاهانه قابل درک می باشد . خیر توهمات مذهبی و ناسیونالیزم ارتجاعی شدیداً روی روحیه و افکار مردم تاثیر می گذارند آنها را از مخالفت فعال با ضد انقلابیون 8 ثوری باز می دارند . اما یک نکته مسلم است : " انقلاب 8 ثور " از همان روز اول خود در نزد توده های وسیع خوش آیند و محبوب جلوه نکرد . احساس ناخوش آیند اینان نسبت به حاکمان فعلی روز بروز بیشتر و عمیقتر خواهد شد و به نحو وسیعی گسترش خواهد یافت . نظام نیمه مستعمراتی - نیمه فیودالی حاکم که اینک مرتجعین اسلامی را در راس خود دارد ، بیشتر و بیشتر و به نحو روزافزونی مخالفین خود را در روی خود پرورش داده و به میدان خواهد آورد .

رفقا !

فرصت های مبارزاتی مساعد بیشماري در پیش پای ما قرار دارد . ما مکلفیم از این فرصت ها با دوربینی و دوراندیشی اصولی متناسب با استراتژی انقلابی مان استفاده نمائیم . توده های زحمتکش کشور !

حاکمان مرتجع تازه بدوران رسیده هیچ چیزی برای ارائه کردن به شما در دست ندارند . توهمات بی پایه و بی اساس در مورد آنها را به دور افکنید . راه سعادت و نیک بختی شما ، راه سرنگونی قهری این مرتجعین و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین است . هیچ راه دیگری ، بدبختی و سیه روزی شما را پایان نخواهد داد . پس ،

به پیش در راه انقلاب

نفاق علاج ناپذیر

بجان هم افتادن احمد شاه مسعود و گلبدین را که یکی با اتکاء به ملیشه های ازبک ، تاجیک و هزاره اسماعیلیه و دیگری با اتکاء به خلقی ها و پرچمی های پشتون به رهبری اسلم و طنجار ، راز محمد

پاك تين و محمد رفيع (وزير دفاع وزير داخله ويكي از چهار معاون رياست جمهوري حكومت نجيب) كه مركز عمليات و زورآزمائي آنها را شهر كابل تشكيل مي داد ، نه بعنوان يك قضيه مجرد و بدون ارتباط با وقايع و موضوعات گذشته و چگونگي محتوي اختلافات آنها ، بلكه در ارتباط با آن مورد توجه قرار دهيم ، در خواهيم يافت كه تضادها و اختلافات كنوني به همين واقعه اخير و اختلافات بين مسعود و گلبدین وحتي از آن بالا تر به اختلافات بين جمعيت اسلامي و حزب اسلامي محدود و منحصر نمي گردد . بعد اين اختلافات تمام احزاب اسلامي را در بر مي گيرد كه در آستانه دستيابي به قدرت سياسي بصورت فوق بوقوع پيوست .

اختلافات و تضاد هاي موجود در بين جناح هاي مختلف احزاب اسلامي ريشه در عوامل عديده سياسي ، اجتماعي ، ملي و مذهبي داشته و از سالها قبل نطفه آن بسته شده است . اين اختلافات به هيچ صورت آن طوريكه حزب اسلامي ادعا مي كند پديده يك شبه نبوده و با بيرون رفتن مليشه هاي از يك از شهر كابل نيز بر طرف نمي گردند .

اختلافات بين احزاب از همان سالهاي اول تجاوز قواي شوروي به مشاهده مي رسيد كه مقامات پاكستاني و سعودي طي سالهاي متمادي براي بر طرف نمودن آن كوشا بوده اند . اين كوشش هاي سالهاي 60 - 1361 تا آنجا پيش رفت كه رهبران احزاب هفتگانه سني مذهب را به سعودي برده و آنها را در " خانه خدا " وادار به سوگند خوردن نمودند تا شايد اين كار مفيد ثابت شود ولي بعد از اين سوگند نيز آنها متحد نشدند ، برعكس اختلافات آن ها بيشتر و عميق تر شد . هر قدر عمر دولت بازمانده از دوران اشغال کوتاه تر ميشد به همان پيمانه اختلافات اين ها شديد تر و فحاشي هايشان عليه يكديگر عريان تر و شديد تر مي گرديد . حال كه ديگر با فروريختن حكومت نجيب عملا قدرت سياسي در دست اين احزاب قرار گرفته است ، جنگ و دندنان نشان دادن آن ها به يكديگر بيشتر شده چون سگان گرسنه بجان هم افتيده اند تا باشد با قرباني نمودن هر چه بيشتر توده ها و بربادي کشور قدرت يکه تاز و حکمران مطلق جامعه گردند !

با درك محتوي اختلافات اين احزاب و با توجه به تجارب سالهاي متمادي تلاش هاي ناکام براي متحد ساختن پايدار و دوامدار آن ها مي توان گفت اين بار نيز تلاش هاي حلقهات معين ارتجاعي نخواهد توانست در رفع اين اختلاف اخير به آن ها كمك نموده و در اعاده آبروي از دست رفته آن ها مصدر خدمتي شود . راه اساسي رفع اختلافات بين اين احزاب ارتجاعي و دولت اسلامي آن همانا با سرنگون ساختن كامل آنها و پيروزي انقلاب دموكراتيک نوين تحت رهبري حزب کمونيست از طريق پيشبرد موفقانه جنگ خلق ممکن خواهد بود نه با تمكين آنها به سازش هاي موقتي و تداوم بحران سياسي ، اقتصادي جامعه .

قبل از پرداختن به اختلافات و تضاد هاي آن ها كه باعث اين همه كشيدگي و بي آبروگي آنها شده است ، ياد آور مي شويم كه منظور اين مختصر بحث ، توضيح كامل و همه جانبه تمام اختلافات آنها نيست و نمي تواند باشد ، در ين مختصر به مشكل ميتوان مهمترين اختلافات را كه بين جناح بندي ها و در درون جناح بندي ها وجود دارد نشاني و در معرض توجه و انتقاد خوانندگان قرار داد .

۱ - اختلافات میان بنیاد گراها و میانه روان .

الف - پایه سياسي اختلافات .

پایه سياسي اختلافات بين اين دو جناح بندي ناشي از حمايت ميانه رواها از حل مسالمت آميز قضيه افغانستان مطابق به پيشنهاد موسسه " ملل متحد " مي باشد . يعني ميانه رواها خواستار آن بودند كه حل سلاسي قضيه افغانستان از طريق مذاكرات " بين الافغاني " و ايجاد دولتي با " قايدہ وسيع " بشمول ظاهرخان ، بيروكرات ها ي سابق ، افغانستاني هاي سر شناس مقيم خارجه ،

عناصر مسلمان دولت کابل، مشران اقوام و قبایل صورت گیرد. در حالیکه بنیاد گراها با چنین پروسه مخالفت می ورزیدند. آنها ابراز عقیده می نمودند که این چنین يك دولت منافی انقلاب اسلامی می باشد. مخالفت کنونی گلبدین با دولت اسلامی مجددی ازین موضوع منشاء می گیرد.

ب - پایه ایدئولوژیکی اختلاف:

با وجودیکه هر دو جناح رسماً اسلام را ایدئولوژی خود قبول دارند و هر دوسنی مذهب اند، میانه روها بیشتر پیرو يك اسلام سنتی و معتدل اند، اسلامی که حاضر است همراه با فرقه های دیگر اسلامی و تمایلات لیبرالی زیست باهمی داشته باشد. در حالیکه بنیاد گراها طرفدار برقراری نظام اسلامی متعصب بوده و حاضر نیستند به ایجاد دولتی کمتر از اسلام متعصب قناعت نمایند.

ج - از لحاظ طبقاتی و اجتماعی:

با وجودیکه میانه روها بطور عموم و در اساس به نیروهای فئودالی متعلق اند با آنها تا حدودی خود را با بورژوازی کمپرادور همنا نشان می دهند، در واقع آنها خواهان يك نظام نیمه فئودالی- نیمه استعماری اند و بر این موضع خود عموماً آگاهی دارند، و در عین حال حاضرند به پاره آزادی های شکلی و نیم بند اجتماعی و فرهنگی مثل فعالیت زنان در بیرون از منزل با حجاب اسلامی و مانند آن اجازه دهند.

بنیاد گراها نیز همانند میانه روها به نیروهای فئودال متعلق اند ولی فرق بین این دودر این است که بنیاد گراها در عین نمایندگی از فئودال ها خواهان برگشت جامعه به نظام فئودالی و مطلق العنانی اند که در آن مذهب سلطه و سیطره کامل داشته باشد. اینها با هرگونه آزادی های شکلی و نیم بند اجتماعی و فرهنگی نیز مخالفت جدی می نمایند.

۲- بنیاد گرایان و اختلافات بین آن ها.

الف - بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی:

اختلاف بین این دو نه تنها از موقف بینابینی رهبری جمعیت اسلامی و بالاخره موضع گیری آن در جهت میانه روها منشاء می گیرد، بلکه دشمنی و عناد شخصی رهبران این دو بخش و خودخواهی آن ها نیز در مسئله تاثیر معینی دارد که می توان از سوء قصد مکرر این دودسته علیه رهبران و افراد سرشناس یکدیگر و برخورد های مسلحانه آنها به عمق مسئله پی برد.

علاوه بر این دومی مسئله اختلاف ملیتی موجود بین این دو خود یکی از دلایل مهم کشیدگی آنها بشمار میرود. اگر گلب الدین می خواهد سلطه شوونیستی طبقه حاکمه ملیت پشتون را تحت پوشش اسلام و مخالفت با ملیشه های ازبک، تاجیک و هزاره های اسماعیلیه ناشی از تمایلات آنها در مخالفت با این سلطه شوونیستی و کوشش در جهت ربودن قدرت سیاسی از آنها نهفته می باشد. به این ترتیب میتوان گفت اصلی ترین اختلاف بین جمعیت اسلامی و حزب اسلامی و تمایل جمعیت به سازش با میانه روها ریشه در مسایل ملیتی دارد که حل این اختلاف کارسبلی نخواهد بود.

ب - چگونگی برقرار ساختن دولت اسلامی و اختلاف بر سر آن:

نه تنها بین احزاب میانه رو و بنیاد گرا درین مورد اختلاف نظر وجود دارد، بلکه بین خود بنیاد گراها نیز اختلاف نظر های معینی وجود دارد.

مثلاً، خالص و سیاف طرفدار ایجاد يك دولت اسلامی از طریق شورائی از اهل " حل و عقد " می باشند و به نظر آنها اجماع امت نیز چیزی غیر از این نمی تواند باشد، زیرا این دورا عقیده بر اینست که عوام الناس نادان و جاهل بوده، از دین خدا و شریعت غرای محمدی اطلاع کافی

ندارند و نمی توانند به خیر و شر خود پی برند؟! ازین رو آنها حق ندارند برای انتخاب خلیفه مسلمین رای داده، خلیفه مسلمین را انتخاب نمایند. بنظر ای دو شورای اهل " حل و عقد " عبارت از اجماع علمای دین می باشد، آن علمای که هم عالم به دین خدا و شریعت محمدی باشند و هم عمل کننده به آن و قادر به رای صائب. درحالیکه گلبدین وربانی طرفدار انتخابات عمومی اند. ولی درین مورد نیز بین گلبدین و ربانی اختلاف وجود دارد. گلبدین طرفدار آنست که در انتخابات نه افراد بلکه خود احزاب کاندید باشند و هر حزب نظر به آرای که بدست می آورد به پارلمان نماینده معرفی نماید.

هنگذا گلبدین به این عقیده است که در دور دوم انتخابات آن احزابی که در دور اول کمتر از ده فیصد آراء مردم مسلمان را بدست آورده بودند نباید حق شرکت در انتخابات را پیدا نمایند و اختلافات دیگری از این قبیل.

همین اختلافات باعث آن شده است تا این احزاب نتوانند طی این مدت خود را بر سر ایجاد دولت اسلامی و چگونگی تقسیم قدرت حل و فصل و باهم کنار آیند.

۳- خود خواهی رهبران و قوماندان های جبهات :

رهبران و قوماندان های احزاب اسلامی، افغانستان را مال به " غنیمت " رسیده برای خود تصور نموده و با حرکت ازین موضع به جان هم افتیده و بر سر و روی همدیگر می کوبند تا سهم بیشتری ازین مال " غنیمت " بدست آورند!؟ همین بینش ارتجاعی اسلامی را در گذشته نیز عمل نموده، باعث تاراج شهرها، دهات و قصبات کشور، ریخته شدن خون های بیشمار و تعرض به نوامیس مردم شده بود. ازین رو به مشکل میتوان تصور نمود که قوماندان ها و رهبران براین ملوک الطوائفی مزمن بوجود آورده شان به نفع تقویت حکومت مرکزی و ایجاد فضای امن فایق آیند.

۴- اختلافات بین احزاب تشیع و تسنن :

الف - اختلافات مذهبی بین این دو فرقه :

اختلاف موجود بین این دو از یک هزار و سه صد و چند سال به این طرف پیوسته ادامه داشته و هر دو طرف برای به کرسی نشاندن موضع شان از بدست گرفتن هیچ وسیله ای منجمله به راه انداختن جنگ های شدید که تلفات بیشماري داشته است مضایقه نکرده اند. بین تشیع و تسنن اختلافات عدیده سیاسی و اجتماعی بر مبنای بینش مذهبی شان وجود دارد که پرداختن به تمام آنها مورد نظر بحث حاضر نمی باشد. بحث حاضر به یکی دو مورد معین که با صحبت های حاضر رابطه می گیرد محدود می باشد.

1 - مذهب تشیع بخصوص بخش جعفری آن که بزرگترین فرقه تشیع را تشکیل می دهد، اطاعت از اولوالامر اسلامی را نه اطاعت از خلیفه مسلمین مورد نظر مذهب تسنن، بلکه اطاعت و پیروی از مرجع روحانیت (امام و جانشینان آن) می داند. این مسئله اساسی مخالفت مذهب جعفری با خلافت به خلیفه صدر اسلام می باشد. از همین رو مذهب جعفری آنها را غاصبین حقوق خانواده پیامبر دانسته و بغاوت علیه آن چیزی را که مذهب تسنن خلیفه المسلمین می خواند، جایز میداند.

2 - برخلاف مذهب تسنن که موجودیت خلیفه المسلمین را لازم و برای انتخاب آن به " اجماع امت " با شورای اهل " حل و عقد " مراجعه می نمایند، مذهب جعفری به مرجعیت - ولایت

فقیه - تکیه می نماید که تا امام یازدهم میراثی بوده و بعد از غیبت به اصطلاح امام دوازدهم تا زمان خروج آن ، نایب امام این مکلفیت را بدوش دارد . نایب امام منحصراً رهبر سیاسی ، مذهبی با اختیارات کامل نه از طریق انتخابات ، اجماع امت و شورای اهل حل و عقد ، بلکه از طریق مشوره چند آیت الله صاحب مرجع تعیین می گردد . توجه به این دو مسئله نشان می دهد که بین این دو مذهب از لحاظ ایدئولوژیکی ، سیاسی و تاریخی اختلافات عمیقی وجود دارد که از سیزده قرن به اینطرف ادامه داشته است و سازش های موقتی برخی از علماء و آخوندها نمی تواند آن را بر طرف نماید .

ب - اختلافات ملیتی و سلطه شوونیزم :

در مقابل احزاب تشیع که اکثریت پیروان آن را ملیت تحت ستم هزاره تشکیل میدهد احزاب سنی مذهب بخصوص بنیادگرایان قرار دارد که به ملیت پشتون متعلق بوده ، حامل و نماینده شوونیزم آنها در تحت پوشش اسلام اند . چنانچه یکی از پایه های مخالفت جدی آنها رادر عدم قبول 25 فیصد سهم ساختن احزاب تشیع در قدرت سیاسی می توان ناشی از تمایلات شوونستی آنها به شمار آورد .

اگر در نتیجه مبارزات جاری بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی ، حزب اسلامی شکست خورده و زمینه دوام سلطه شوونستی طبقه حاکمیت ملیت پشتون مورد سوال قرار گرفته و قدرت بیشتر به ملیت تاجیک در ائتلاف با ازبک ها بیفتد ، باز هم برتری جوئی تازه ای به میدان خواهد آمد که خود یکی از اختلافات مهم دیگر احزاب تشیع و تسنن خواهد بود

5. اختلافات بین مذهب جعفری و اسماعیلیه :

اکثریت اسماعیلیه افغانستان را افراد مربوط به ملیت هزاره تشکیل می دهد و بعد از آنها شغنائی ها در ردیف دوم می آیند .

اسماعیلیه یکی از شاخه های مذهب تشیع و فرقه ای از مسلمان ها بشمار می آید . ولی مذهب جعفری بنابر اختلافات شدید دیرینه اش آنها را مسلمان ندانسته و هرگونه تماس و معاشرت اجتماعی با آنها را حرام می داند . مذهب جعفری با دامن زدن این چنین یک بینش در بین ملیت هزاره نفاق شدیدی بوجود آورده است . همین حالا که بسیاری از پیروان هزاره مذهب جعفری که در حزب وحدت اسلامی متشکل اند با وجود ادعاهای شان در متحد گردانیدن ملیت هزاره کوچکترین روحیه مساعد برای جلب اعتماد اسماعیلیه ها از خود نشان نمی دهند و نمی توانند نشان دهند و این خود نمی تواند تأثیرات معینی در تشدید اختلافات کنونی نداشته باشد .

6. اختلافات بین وهابی ها و حنفی ها :

در ردیف مذهب قبلا موجود در افغانستان وهابیت نیز جا گرفته است که محصول فعالیت عرب های وهابی در طی دوران جنگ مقاومت و بعد از آن می باشد . بزرگترین گروپ متشکل آن برهبری جمین الرحمن معدوم در کنربوجود آمد و برای تثبیت موقعیت خود طی سالهای اخیر ، درگیری های شدیدی را با حزب اسلامی گلبدین براه انداخت .

وهابیت صرفاً به ساحه تنظیم سلفیه کمر محدود نمی گردد ، اثرات آن در ایالات دیگر نیز مشاهده می شود . رشد وهابیت که با کمک مالی و وسیع عرب ها پیشبرده می شود با مخالفت حنفی ها روبرو بوده ، در آینده زمینه ساز برخوردهای جدی را بوجود خواهد آورد .

مطابق به بینش وهابی ها ایجاد مذهب همه بدعت و عملی قبیح اند که باید از بین برده شوند ، همین بینش اساس اختلافات آنها را با حنفی ها و سایر مذاهب اسلامی تشکیل می دهد .

7. تازه مسلمان ها و نقش شان در تشدید اختلافات :

رویزونیست های خَلقی و پرچمی که با ایجاد حزب وطن به مسلمانی رو آورده بودند ، اکنون با استفاده از عفو عمومی دولت اسلامی - بخوان سازش مرتجعین - خود را در خدمت دولت اسلامی و حزب اسلامی گلبدین قرار دادند ، تضادهای ملیتی و دهها اختلافات دیگر خود را با اختلاف جدی شان انتقال خواهند داد . این تازه مسلمان ها یقیناً با ایجاد تفتین و عمیق ساختن اختلافات بین دسته های مختلف اسلامی در انتقام کشیدن از حریف های دیروزی و بادران امروزی خویش به منظور حفظ موقعیت های بهتر شان کوتاهی نخواهند کرد ، و این خود می تواند بنوبه خود در تعمیق بحران سیاسی - اجتماعی کشور و لرزان تر ساختن هرچه بیشتر پایه های سست دولت اسلامی و علاج ناپذیری کامل نفاق کنونی آنها تأثیرات معینی بجا گذارد . خلاصه می توان گفت : برطرف نمودن این همه اختلافات و دهها مشکلات جدی اقتصادی و اجتماعی موجود از توان این دولت اسلامی مرتجع و هردولت اسلامی دیگری که جانشین آن شود بالاست . این دولت آنچنان ضعیف و مورد سوال است که حتی بادران امپریالیست آن ازین وضعیت ناخوش بوده و آینده آنها را تاریک و افغانستان را در معرض خطر تجزیه می بینند . بگذار مرتجعین چنین بجان هم بیافتند و نشان دهند که برای آنها حتی همان عقاید اسلامی شان نیز در مقابل منافع فردی و گروهی شان به پرکاهی نمی ارزد ! بگذار آنها گلوی همدیگر را بدرند و هرچه بیشتر چهره واقعی خود را افشاء و توده ها را از توهم بیرون آورند !

رفقا ، دوستان و دیگر روندگان راه انقلاب !

دولت اسلامی بوجود آمده از بطن تبنانی مرتجعین رنگارنگ با دنیای از اختلافاتی که دامنگیر آنهاست سخت بی آبرو، ضعیف و لرزان می باشد و این خود زمینه های مساعد بیشتری برای پیشبرد مبارزات انقلابی برای تدارک و برپایی جنگ خلق در اختیار کمونیست ها و نیروهای انقلابی ملی ، دموکرات قرار می دهد که می باید از آن خلاقانه و جرئت مندانه استفاده شود . به پیش در راه استفاده خلاق ، اصولی و جرئت مندانه از این شرائط مساعد !
نفرین به دولت اسلامی منفور مجددی - مسعود و تمام مرتجعین دیگر !

سرانجام مشی " مصالحه ملی "

" حزب باصطلاح دموکراتیک خلق افغانستان بعد از توافق نمودن سوسیال امپریالیزم شوروی به اخراج قوای اشغالگرش از افغانستان بر ضرورت مشی " مصالحه ملی " پافشاری خواهان برگزاري مذاکرات بین جناح های متخاصم ارتجاعی برای حل مسالمت آمیز قضیه سیاسی افغانستان شده بود . بعد از خروج قوای اشغالگر با وجود بدست آوردن موفقیت های نسبی - شکست احزاب اسلامی در جنگهای جلال آباد و غیره - و سنگین شدن وزنه وی برای پیشبرد مذاکرات با احزاب مخالف ، پایه ایدئولوژیکی اش به مورد سوال قرا رگرفتن حاکمیت حزب رویزونیست سوسیال امپریالیزم شوروی از طریق سرعت یافتن پروسه تحقق پروستریکا ، روز بروز هرچه بیشتر مورد سوال قرار می گرفت . همین موضوع باعث شد تا نجیب ورفقاییش " حزب دموکراتیک خلق " را همراه با مرامنامه و اساسنامه اش بدور انداخته بجای آن یک مرامنامه ناسیونال شوونیستی ای ارائه و حزب وطن را بوجود آورند . ازین به بعد حزب وطن با جدیت ارتجاعی به باز سازی ایدئولوژیکی خود مصروف گردیده ، هرچه بیشتر تظاهر به مسلمانی نمود . گردانندگان حزب وطن تصور می نمودند که بدینصورت می توانند با دمساز

ساختن خط و مشی ایدئولوژی حزب شان به تبعیت از پروستریکای گورباچف به روند عمومی تیبانی ارتجاعی و حمایت از آن به حیات ننگین خود ادامه دهند ولو در نتیجه این دمسازی آنها نتوانند در دولت استقرار یابند ، بر اساس مشی " مصالحه ملی " نیروی درجه اول قدرت سیاسی بشمار روند . ولی فروپاشی سریع سوسیال امپریالیزم شوروی بعد از شکست کودتای ماه سنبله 1370 آنچنان یک چرخشی بود که حزب وطن نمی توانست در مقابل آن ایستادگی نماید .

حزب وطن که بعد از خروج قوای اشغالگر بازم به امداد مالی ، نظامی و حمایت سیاسی کشور شوروی چشم امید داشت در نتیجه این رویداد یک باره کاخ مرمرین امید هایش فرو پاشیده و اختلافات موجود در داخل آن که همیشه از طریق مداخله شوروی ها به مصالحتی می انجامید با سرعت زبانه کشیده و در طی کمتر از ششماه منجر به بغاوت جنرال مومن و روگردان شدن ملیشه ها ی رشید دوستم و سید منصور رهبر فرقه اسماعیلیه از دولت شد . این مخالفت بزرگترین ضربه را بر فرق حزب وطن و دولت کابل وارد نمود . از همین مقطع سیر فروپاشی دولت کابل سرعت فوق العاده به خود گرفت و بعد از این دولت دیگر نه عمدتاً با حرکت از موضع مشی " مصالحه ملی " و مطرح بودن حزب وطن بعنوان یک نیروی غیر قابل اغماز بلکه از موضع انتقال مسالمت آمیز قدرت به یک حکومت عبوری مورد توافق " افغانها " صحبت نمود و نجیب حاضر به استعفاء شد . هنوز این صحبت ها و مذاکرات با پادرمیانی بین سیوان ادامه داشت . و در این حال موعده مقرر نموده نجیب برای استعفایش فرانسیده بود که نجیب در نتیجه کوشش برای یک فرار ناکام ، از ریاست جمهوری عزل و به دفتر " ملل متحد " در کابل متحسّن گردید و خلع ید کنندگان از نجیب بدون هیچ توافق رسمی و پیش شرط سیاسی ، حکومت را تسلیم صیغت الله مجددی نموده و بیعت خود را از دولت اسلامی مجاهدین اعلام نمودند .

چرا چنین شد ؟ و خلع ید کنندگان از نجیب با چه دورنمایی دست باین اقدام زدند ؟ با اتکاء به روند بحث مان می توان چنین جمع بندی و جواب داد :

حزب وطن که همان حزب مزدور استحاله شده " دموکراتیک خلق " و وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی بود ، با فروپاشیدن سوسیال امپریالیزم شوروی و کمونیزم کادش که باعث قطع شدن حمایت مالی ، سیاسی و نظامی شوروی شد ، ممکن نبود با ایدئولوژی ناسیونالیزم شوونیستی و اسلام به عاریه گرفته شده و حدت خود را حفظ و حمایت ملیشی های ازبک ، تاجیک و هزاره اسماعیلیه را از دست ندهد . وقتی حزب وطن به چنین سرنوشتی دچار شد دیگر نمی توانست فرایند مشی " مصالحه ملی " بصورت و شکل دیگری جز به همین صورتیکه اتفاق افتاد متحقق گردد . یعنی دیگر جای برای آن باقی نمانده بود که حزب وطن بعنوان یک بخشی از مشی " مصالحه ملی " با توافقات معین سیاسی در پروسه عملی تطبیق آن که خود پیشنهاد کننده اش بود سهیم گردد .

ولی احزاب ارتجاعی اسلامی و دولت اسلامی برهبری صیغت الله مجددی و مسعود و شرکاء آنها بنا بر ماهیت ارتجاعی و ضد مردمی شان باپا ماندن روی خود دو میلیون شهید ، فداکاری توده های این کشور بخون خفته بدون احساس کوچکترین عذاب و جدانی تمام قاتلین مردم افغانستان را که سبب اصلی این همه بد بختی ها بودند ، بدون استثناء مورد عفو عمومی قرار داده نه تنها جان و مال آنها را از تعرض مصئون اعلام نمودند ، بلکه پست ها و مقامات آنها را احتمالاً به جز از تئی چند برای خود آنها سپردند . در واقع دولت اسلامی افغانستان که تولد نا میمونش کشته و خرابی های فراوانی را در شهر کابل به همراه داشت ، با وجود منحل اعلام نمودن حزب وطن ، واد وسایر مقامات قانونگذاری دولت سابق عملاً با استخدام این مورد عفو عمومی قرار گرفتگان ، دستگاه حاکمه سرکوبگر اسلامی خود را می خواهد تقویت و استحکام بخشد ! ؟

همان هاي كه تا ديروز زير نام دفاع از حقوق طبقه كارگر دهقانان و توده هاي زحمتكش ، مردم ما را به خاك و خون كشانده بودند ، حال با قرار گرفتن در خدمت دولت اسلامي نقش ارتجاعي و ضد مردمی خود را بگونه ديگر به نمايش گذاشته در بي آبرو شدن دولت اسلامي كمك مي نمايند .
 بناء با قاطعيت مي توان گفت : عملا مشي " مصالحه ملي " تحقق پذيرفته است و همه مرتجعین متقابلا همدیگر را مورد عفو قرار دادند ، آنهایی که مورد عفو قرار نگرفته اند و هیچگاهی هم مورد عفو این مرتجعین قرار نخواهند گرفت ، توده های میلیونی مردم و آن مجاهدین پابرهنه ای اند که در پی این مدت از روی توهم بخاطر حاکمیت اسلامی حاضر به قبول هر نوع مشقات شده بودند .

تازمانیکه توده ها از توهم بیرون نیایند و جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست افغانستان به پیروزی نرسد ، همیشه توده ها گوشت دم توپ منافع مرتجعین خواهند بود .

به پیشواز اول می 1992

ولی مگر نگفته اند	با دروغ	یاران !
پیاپی گرتو	با حیله	ارتشیان کارورنج و محنت !
تخم بار	با نیرنگ	روندگان راه مارکس ولنین و مائو!
دروتر است بیگمان	گرفته بود بدست خود	روز اول می
توفان .	نام ما	روز تجدید عهد
* * *	رنگ ما	روز تازه کردن پیمان
و حال	درفش ما	برای رزمیدن
حال ، وحشیان	نشان ما	برای جنگیدن
ودرنگان سبع خوی	وما چسان به نام ما	برای بی هراس رفتن
آنکه در صحرا	به بردگی و بندگی	برای بی دغدغه و وفادار ماندن
به آتش	کشیده می شدیم سخت .	در راه آرمان
با خون	و حال این چنین عدو	که سترگ است
وباقتل عام انسان ها	فتاده ، مرده ، رفته است	که بزرگ
با بیرحمی	وگشته جشن ما چنین	باهمه باور
با بی شرمی	شکوه و عظمتش فزون .	باهم ایمان
کاشتند	* * *	مبارک تان باد!
توفان .	مگر به غرب حیله گر	مبارک مان باد!
توان دید	به اینکه درتخیلش	بنگرید یاران
توان خواند	گمانی که با یقین	جشن ما هر سال
این ها	تویی که بی گمان	پر شکوه پایان است
کاشت توفان را	بود اساسی بی اساس	هلهله یاران
می روند	بود خیال بی یقین	جشن ما امسال
زلزله	چه خوش خیال پرورت	عظمتش پیداست
می دروند	تویی که يك سده	***
آتش فشان .	ز بهر بندگی ما	چه سخت بود ، جانگداز
* * *	ز بر بردگی ما	می گذاخت جان ما
این که زلزله بر پا است	ز بهر حفظ این جهان	

در هر جا	جهان کهنه و ذلیل	می فشرده روان ما
در همه جا	جهان پیرو رفتنی	جهان ما زاندرون
و می لرزاند	" نظم نوین " پی افگند .	بدست خصم پرفسون
و آتش فشان را	قصر استنمار و ستم را	گرفته شد زدست ما
از دور	می توان نظاره کرد	و خصم پر زکین
از همه جا .	از نزدیک	با فریب
در لوس آنجلس	در قلب اژدها	آنجا
زنان ، مردان	سفیدان داغ لعنت خورد	سیاهان داغ لعنت خورده
دنیای جور و ظلم و زور	دست در دست هم	یکجا با هم
و برپا کرده اند	به آتش	کشیده اند
با عظمت شادمان	و اینسان از جشن امسال ما با شکوه ،	آتشفشان .
این سلطنت	نگون شوند عاقبت	* * *
جهان زماست بیگمان	این بارگاه ظلم و زور	این تاج و تخت
	پیش همراهان !	به پیش ،

زنده باد کمونیزم

اعلامیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

بمناسبت اول می 1992

اول می امسال ، روزیکه در آن انقلابیون پرولتاری در سراسر جهان تعهد شان را برای جنگیدن بخاطر دستیابی به کمونیزم یک بار دیگر اعلام می کنند ، در لحظه مهمی از تاریخ جهان فرامی رسد . نابودی سریع بلوک شرق با تجزیه و از میان رفتن خود اتحاد شوروی تکمیل گردیده است . امپریالیستهای غربی ، از شهرت کمونیستی دروغین رقباي سابق شان استفاده بعمل آورده و با هیاهوی پیروزی نهایی خود و " مرگ " کمونیزم را اعلام می نمایند .

چرا امپریالیستها و مدافعین شان ، در کوبیدن دشمنی که مرده قلمداد می کنند ، تا این حد سعی بخرج می دهند ؟ این جنگ صلیبی ضد کمونیستی ، برای مرتجعین تنها یک موقعیت صرف برای خود فریبی و تهنیت گفتن به خود نیست بلکه بعنوان یک وسیله ایدئولوژیک برای مساعی آنها بخاطر محکم تر کردن بند و زنجیر پرولتاریا و خلقهای تحت ستم و بخاطر پراکنده نمودن ، بی روحیه ساختن و خرد کردن مخالفین حاکمیت شان ، نیز بکار گرفته می شود .

از میان رفتن اتحاد شوروی سابق ، نه سرانجام بلکه سرآغاز یک دوره ازاغتشاش ، صف بندی محدود و بحران در نظام جهانی امپریالیستی را نشان می دهد . " نظم نوین جهانی " اعلام شده توسط امپریالیستهای آمریکایی ، از همان زمانیکه مطرح گردیده به فروپاشی آغاز نموده است . ادعا و لاف زنی های مرتجعین نمی تواند مبارزات پرولتاریا و خلقهای تحت ستم را متوقف سازد . نتیجه تلاش های جدید برای به زیر کشیدن خلقها ، بر پایي مقاومت های جدید از سوی آنها خواهد بود این یک قانون تاریخ است .

اما خلقها به چیزی بیشتر از مقاومت و جنگ ساده احتیاج دارند . پرولتاریا و توده ها باید قدرت سیاسی را از طریق انقلاب تصرف نمایند و حاکمیت شان را - دیکتاتوری شان را - بر قرار

سازند . پرولتاریا و خلقها ، بدون برقراری تسلط شان بر جامعه ، هرگز قادر نخواهند بود از جنگل استثمار آزدشوند و نمی توانند اعمار جهان نوینی را آغاز کنند .

تجربه نشان داده است که بدون رهبری يك حزب مارکسیست – لنینیست – مائوئیست ، انقلاب نمی تواند موفقیت آمیز باشد . امروز در پرو ، جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو ، نشان می دهد که با تکیه بر توده ها و تحت رهبری يك حزب مائوئیست حقیقی ، می توان به برپانمودن جنگ انقلابی مبادرت ورزید .

مبارزه ایدئولوژیک ما در میدان نبرد فکری ، بطور محکمی با سایر اشکال مبارزاتی ما مرتبط است . امروزه ، شکست تهاجم ضد کمونیستی دشمن ، بخش قاطعی از رزم همه جانبه ما برای درهم شکستن خصم ، محسوب می گردد . پیش برد این کار زار برای ایجاد احزاب پیشآهنگ پرولتری در آنجائیکه موجود نیستند و تقویت آنها در جاهایی که موجودیت دارند ، يك امر حیاتی است .

بگذارید اول می ، با تصمیم ما در ایستادگی استوار در مقابل یورش دشمن و مبادرت به ضد حمله قابل انعکاسی در دفاع از ایدئولوژی انقلابی مان خود را نشان دهند .

تهاجم ضد کمونیستی را عقب زنید !

درفش مارکس ، لنین و مائو را بلند نگهدارید !

مرده باد نظم کهن و نوین جهانی امپریالیستی !

برای آینده کمونیستی نبرد کنید !

به انقلاب دست زنید ، قدرت را تصرف کنید ، حاکمیت پرولتاریا و توده ها را برقرار سازید !

احزاب مائوئیستی پیشآهنگ را به مثابه سلاح رهایی بسازید !

یانکی برو گمشو ! پیروز باد جنگ خلق در پرو !

خشم زنان را به مثابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازید !

دروود بر اول می سرخ این روز انترناسیونالیزم پرولتری !

زنده باد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی !

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

اول می 1992

ابلاغیه

حمله بر ایستگاه رادیویی اتحادیه

کمونیستهای ایران يك عمل ضد انقلابی

یا تاسف اطلاع یافته ایم که بتاريخ ششم فبروری 1992 ، مقر و ایستگاه رادیویی اتحادیه کمونیست های ایران در شهر رانپه کردستان عراق ، مورد حمله و تهاجم چپاولگرانه قرار گرفته است . گروه مهاجم که خود را " حزب سوسیالیست کردستان " می خواند ، یکی از اعضاء " جبهه کردستانی " در عراق می باشد . در جریان این عمل ضد انقلابی نه تنها اموال و دستگاه رادیویی سربداران تاراج و غصب گردید ، بلکه آن رفقای از اتحادیه کمونیستهای ایران که در محل حاضر بودند به اسارت در آمدند . گرچه این اقدام بغایت ضد مردمی و تفرقه افکنانه به فوریت با عکس

العمل خشمگینانه توده های انقلابی محلی و سازمان ها و شخصیت های مبارز در کردستان ایران ، عراق و ترکیه مواجه گردیده و در نتیجه رفقای اسیر آزاد شدند ؛ اما حزب سوسیالیست کردستان تا حال از تحویل دهی اموال و دستگاه رادیوآب و ورزیده و قصد دارد آنها را غاصبانه تصاحب نماید. در اثر این عمل خائنانه حزب سوسیالیست کردستان ، انتشارات رادیویی سربداران متوقف گردیده و نوای انقلابی آن دیگر شنیده نمی شود .

اتحادیه کمونیستهای ایران بعنوان يك سازمان مارکسیست – لنینیست – مائوئیست و بمثابه گردانی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ، برای پیروزی انقلاب در ایران مبارزه می نماید . رادیویی سربداران يك رادیویی انقلابی است و در خدمت پیشبرد مبارزات انقلابی در ایران و جهان قرار دارد. این رادیو صدای مبارزات انقلابی اتحادیه کمونیست ها در ایران است ، اما علاوه بر آن انعکاس دهنده ندهای انقلابی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز هست . این رادیو ، مشخصاً در خدمت تبلیغ مواضع و تلاش های مبارزاتی مائوئیست های افغانستان و در خدمت مبارزه علیه مرتجعین حاکم بر کشور ما قرار دارد . بدین جهت است که حزب کمونیست افغانستان (م . ل . م) حمله بر ایستگاه رادیویی سربداران را تنها حمله بر اتحادیه کمونیست های ایران نه، بلکه حمله بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حمله بر خود نیز تلقی کرده و آنرا به شدت محکوم می نماید .

اقدام ضد انقلابی حزب سوسیالیست کردستان ، فقط و فقط در خدمت دولت اسلامی ارتجاعی ایران و دولت های ارتجاعی منطقه – منجمله دولت ارتجاعی افغانستان – و در خدمت امپریالیستها قرار دارد .

این عمل خائنانه جنبش رهایی بخش ملت قهرمان کرد را از درون مورد ضربت قرار داده و تفرقه و نفاق را در میان بخش های مختلف آن دامن می زند . حزب سوسیالیست کردستان با متوقف ساختن انتشارات رادیویی سربداران خشم و نفرت بر حق نیروها و شخصیت های مبارز و انقلابی در منطقه و جهان را علیه خود برانگیخته و شاد کامی ای برای مرتجعین فراهم ساخته است . حزب کمونیست افغانستان (م . ل . م) جدا طلب می نماید که حزب سوسیالیست کردستان باید فوراً از سیاست غصب اموال و دستگاه رادیویی اتحادیه کمونیست های ایران دست بردار شوند و آنها را مجدداً بر رفقای سربدار تحویل دهد . و علاوه بر تکرار عملکرد های ارتجاعی و تفرقه افکنانه در آینده خودداری نمایند .

زنده باد جنبش رهایی بخش ملت قهرمان کرد !

مرگ بر تفرقه افکنان و نفاق برانگیزان !

حزب کمونیست افغانستان

1992